

جامعه‌ی ما، دچار بدترین نوع زوال و انحطاط است. در تجربه‌ی انسانی، چه در گذشته‌ها و چه در تجربه‌ی دنیای معاصر، بدون آزادی و جامعه‌ای که به آزادی احترام می‌گذارد، عبور از انحطاط و گشودن چشم‌انداز فردا ممکن نیست. در وضعیت کنونی ما، دولت و نظام سیاسی به دلایل و علت‌هایی، ممکن است توانایی زیادی برای محدود کردن آزادی‌های فردی نداشته باشد، حتی اگر اراده‌ی نیرومندی برای محدودسازی آزادی‌های فردی وجود داشته باشد؛ اما دشمن اصلی آزادی در جامعه‌ی ما، خود مردم، توده‌ها و گروه‌های مرجع است. در این جامعه، هیچ ترسی بالاتر از پرسیدن از یقین‌های ناموجه وجود ندارد.



یک گام به جلو

ورود **روزنامه‌ی صبح کابل** به خانواده‌ی رسالت‌مند رسانه‌های کشور، اثبات عینی پایداری و مقاومت رسانه‌ها در برابر فشارهای نامشروع است. رسانه‌ها شاهره اصلی تبیین آزادی بیان در جامعه هستند و این آزادی به حیث یکی از مهمترین شاخصه‌های حقوق بشری مردم و پایه‌های انکشاف جامعه، باید پاسداری شود. برای پاسداری از ساحت آزادی بیان و مسیر رشد جامعه، دولت افغانستان، نهادهای بین‌المللی و گروه‌های تاثیرگذار دیگر باید دیدگاه مسؤولانه‌تر نسبت به رسانه‌های فعال کشور داشته باشند؛ زیرا عدم توجه خاص به این زمینه، دیگر زمینه‌های حیات اجتماعی و سیاسی مردم را به خطر مواجه می‌کند.

طالبان با مردم چه کردند؟



مسیر خونین آزادی بیان

۳

از مجموع ۱۰۰ خبرنگار و کارمند رسانه‌های که از سال ۲۰۰۱ تاکنون در افغانستان کشته شده‌اند، ۶۴ تن آنان در زمان حکومت وحدت ملی زندگی‌شان را از دست داده‌اند.
 در سال ۲۰۱۴ (۱۰ خبرنگار)، در سال ۲۰۱۵ (چهار خبرنگار)، در سال ۲۰۱۶ (۱۴ خبرنگار)، در سال ۲۰۱۷ (۱۴ خبرنگار)، در سال ۲۰۱۸ (۱۷ خبرنگار) و در چهار ماه نخست سال ۲۰۱۹ (۴ خبرنگار) در حادثات مختلف تروریستی جان باخته‌اند.

آگاهی از بیان بین‌المللی
خبرنگاران
مست



مقاله

یک گام به جلو

رسانه‌ها، در هر جامعه‌ای حضوری افشاگرانه دارند. از آنجایی که پنهان‌کاری خصوصیت اصلی گروه‌ها و نظام‌های غیر مردمی است، نقش افشاگرانه‌ی رسانه‌ها، پدیده‌ی رسانه را همواره در کنار مردم و به‌عنوان رکن مهم قدرت مردمی مطرح می‌کند. دادوستد میان رسانه‌ها و مردم یک رابطه‌ی سازنده و موثر را ایجاد می‌کند. رسانه‌ها مردم را از آنچه هست آگاه می‌سازند و مردم به دلیل نیاز به دانستن اصل وقایع و ریشه‌های حوادث، به رسانه‌ها تکیه می‌کنند. با این برداشت، خصوصیت افشاگری رسانه، فقط حمد آسانی است که در کنار مردم و به نفع مردم عمل می‌کنند. تمام گروه‌های غیر مردمی از رسانه‌ها بیم‌ناک هستند و تلاش می‌کنند به نوعی توان اطلاع‌رسانی رسانه‌ها را تضعیف کنند. حمله به رسانه هم از همین آبخور مایه می‌گیرد. در کنار اهداف متعدد دیگر، جامعه‌ی رسانه‌ای افغانستان، مدت‌هاست یکی از مهمترین اهداف گروه‌های ضد مردمی دانسته می‌شود. آن‌ها میل دارند با اعمال فشار و تهدید رسانه‌ها، روند اطلاع‌رسانی را ضعیف یا حداقل تابع میل گروه‌های غیرمردمی بسازند. سال گذشته در حوالی همین روزها یکی از وحشتناک‌ترین حملات به خانواده‌ی رسانه‌های افغانستان صورت گرفت و تعدادی از فرزندان رسالت‌مند این سرزمین را به خاک و خون کشاند. سال‌های پیش از آن نیز ما قربانیان زیادی به پیشگاه مردم خود اهدا کردیم و امسال هنوز تهدید و حمله علیه رسانه‌ها جریان دارد. این حملات وحشیانه نه تنها رسانه‌های کشور را به زانو درنیورد، بل ما را در مسیر رسالت مان مَصّر ساخت. تشدید حملات علیه رسانه‌ها، دو پیام روشن دارد. اول اینکه رسانه‌ها نیروهای موثر مردمی‌اند و نقش‌شان چنان تاثیرگذار است که گروه‌های غیر مردمی تاب تحمل چنین فعالیتی را به نفع مردم ندارند. دوم اینکه فعالان رسانه، هنوز در جایگاه رسالت خود قرار دارند و تحت تاثیر فشارها، از موضع مردمی خود عقب نشستند. ورود روزنامه‌ی صبح کابل به خانواده‌ی رسالت‌مند رسانه‌های کشور، اثبات عینی پایداری و مقاومت رسانه‌ها در برابر فشارهای نامشروع است. رسانه‌ها شاهره اصلی تبیین آزادی بیان در جامعه هستند و این آزادی به حیث یکی از مهمترین شاخصه‌های حقوق بشری مردم و پایه‌های انکشاف جامعه، باید پاسداری شود. برای پاسداری از ساحت آزادی بیان و مسیر رشد جامعه، دولت افغانستان، نهادهای بین‌المللی و گروه‌های تاثیرگذار دیگر باید دیدگاه مسؤولانه‌تر نسبت به رسانه‌های فعال کشور داشته باشند؛ زیرا عدم توجه خاص به این زمینه، دیگر زمینه‌های حیات اجتماعی و سیاسی مردم را به خطر مواجه می‌کند. حساسیت کار رسانه‌ای در جامعه‌ی پرچالشی مثل افغانستان، علاوه بر توجه به تهدیدهای بیرونی، لزوم هماهنگی درونی نهادها و فعالین رسانه‌ها در کشور را با شدت مطرح می‌کند. ایجاد نظم و ارتباط سازنده که ما را در جهت فعالیت‌ها و انجام رسالت‌مان همسو کند، بر فعالیت مجموع نهادهای رسانه‌ای در افغانستان تاثیر مثبت خواهد داشت. با ایجاد هماهنگی توان رسانه‌ها در زمینه‌ی فعالیت‌های‌شان بلند خواهد رفت و علاوه بر آن امکان پشتیبانی بیشتر از همدیگر را تسهیل خواهد کرد. ما به شدت نیازمند ایجاد یک سیستم پشتیبانی از فعالین رسانه‌ها هستیم، چون سطح فشار بر رسانه‌ها به حدی است که اگر این سیستم ایجاد نشود، نگرانی نسبت به آینده‌ی آزادی بیان و سرنوشت فعالین رسانه‌ها بیشتر شده و تحت تاثیر جو نامساعد حاکم، این حوزه با خطرات بیشتر روبه‌رو خواهد شد. در شرایط خاصی که کشور قرار دارد، روند تحولات سیاسی هر روز مسیر جدیدی به خود می‌گیرد و دغدغه‌های مردمی نسبت به اوضاع هر لحظه بیشتر می‌شود، رسانه‌ها نیز می‌بایست با حساسیت بیشتر انجام وظیفه کنند. مساله‌ی گفت‌وگوهای صلح و انتخابات پیش رو نقش حیاتی در سرنوشت مردم دارند و در این میان نقش رسانه‌ها تاثیرگذارتر از دیگر عناصر اجتماعی است. بنابراین می‌طلبید تا حضور رسانه‌ها هم به لحاظ داخلی با انسجام بیشتری صورت گیرد و هم از لحاظ بیرونی، رابطه‌ی جدی‌تری با مردم برقرار کرده و قاطع‌تر به پوشش حوادث و وقایع بپردازند.

ما با پایبندی کامل به پرنسیپ‌های حرفه‌ای و تاکید بر رسالت خود جلو می‌رویم و باور داریم، تاریخ و آینده‌ها، ایثار و فداکاری فعالین رسانه‌ای در این مقطع حساس را به یاد خواهند آورد و خون قربانیان ما را نادیده نخواهند گرفت.



جرگه‌ی مشورتی صلح؛

آزمون صلح‌طلبی را پیش پای همه گذاشت

◆ بشیر یآوری

لویه جرگه‌ی مشورتی صلح، با وجود مخالفت‌های شدید و تحریم رهبران سیاسی، قومی و یازده گروه انتخاباتی، روز دوشنبه نهم ثور در سالن برگزاری لویه جرگه، در دانشگاه پولی‌تخنیک کابل برگزار شد و روز جمعه سیزدهم ثور پایان یافت.

محمد اشرف غنی، رئیس جمهور افغانستان، در گشایش آن گفت: «جرگه‌ی مشورتی صلح، چارچوب مذاکرات صلح را تعیین و راه دستیابی به آن را معلوم کند». می‌خواهد صلح افغانی شود. به نمایندگان یادآوری کرد که بدون ترس و سانسور می‌توانند در این جرگه، درباره‌ی صلح صحبت کنند و او آماده است، هر شرایطی را که این جرگه مشخص کند بپذیرد.

جرگه‌ی مشورتی صلح، در حالی برای این هدف مهم برگزار شد که بیشترین رهبران جهادی، قومی و بعضی تکنوکرات‌هایی که می‌خواهند در انتخابات ریاست جمهوری، قدرت را از اشرف غنی بگیرند، آن را تحریم کردند.

عبدالله عبدالله، در بیست و پنجم حوت، با این اعتراض که حتا اشرف غنی با او، درباره‌ی جرگه‌ی مشورتی صلح، مشوره نکرده، موضع خود را روشن کرد و اعلام کرد که در این جرگه شرکت نخواهد کرد. یک روز پیش از برگزاری جرگه‌ی مشورتی صلح، محمدکریم خلیلی، رئیس شورای عالی صلح، گلبدین حکمتیار، رهبر حزب اسلامی و یازده تیم انتخاباتی نیز اعلام کردند که در این جرگه اشتراک نمی‌کنند.

جرگه‌ی مشورتی صلح، پس از آنکه گروهی از مخالفان اشرف غنی با محوریت حامدکرزی، حنیف اتمر، عطامحمدنور، محمد محقق و شماری از چهره‌های سابق جهادی و کسانی که در دوره‌ی حکومت حامدکرزی شامل دولت بودند، اواسط ماه عقرب سال گذشته در مسکو با طالبان، نشست برگزار کردند، در دستور کار اشرف غنی قرار گرفت.

اشرف غنی، بعد از این نشست پی‌برد که طالبان استراتژی عدم مذاکره با دولت را در پیش گرفته و مخالفانش در کابل به گونه‌ی دیگر می‌خواهند نقش دولت را در روند صلح ضعیف کنند. اگر کاری نکنند نمی‌تواند به‌عنوان کسی که قدرت سیاسی را در اختیار دارد، با این چالش و خواست مشترک طالبان و رهبران جهادی که در پی حکومت موقت هستند، ایستادگی کند. در بیستم ماه حوت سال ۱۳۹۷ فرمان برگزاری جرگه‌ی مشورتی صلح را صادر کرد. تشکیل جرگه‌ی مشورتی صلح، از آغاز

با مخالفت کسانی که در نشست مسکو شرکت کرده بودند مواجه شد. رهبران سنتی، چهره‌های بانفوذ جهادی و قومی‌ای که چهارده از بازیگران جنگ و سیاست افغانستان بودند، بیشتر از دوره‌ی حامدکرزی در دوره‌ی حکومت اشرف غنی، جایگاه و اقتدار شان را از دست دادند. این گروه‌ها از عمده‌ترین مخالفان جرگه مشورتی صلح بودند.

دلیل مخالفت آن‌ها بیشتر سیاسی بود. تعدادی از آن‌ها مانند جنرال دوستم، معاون اول ریاست جمهوری، عطامحمد نور والی پیشین بلخ، احمدضیا مسعود نماینده‌ی رییس‌جمهور در امور اصلاحات و حکومت‌داری و محمد محقق معاون دوم ریاست اجراییه که در حکومت بودند، سلب صلاحیت شدند.

محمدکریم خلیلی با آنکه به‌عنوان رهبر شورای عالی صلح تعیین شد؛ اما پس از آغاز مذاکرات صلح که عمر داوودزی رییس دبیرخانه‌ی شورای صلح گماریده شد، نقش خلیلی به‌عنوان رییس این شورا نقش برآب شد و مدیریت برنامه‌های صلح از شورای عالی صلح به عمر داوودزی سپرده شد.

این مسأله و بازی‌های انتخاباتی، یک دلیل عدم استقبال آن‌ها از لویه جرگه‌ی مشورتی صلح بود. دلیل دیگر، برای بعضی آن‌ها این بود که می‌خواهند از برنامه‌ی صلح به‌عنوان فرصتی برای حفظ جایگاه و نقش سیاسی‌شان در افغانستان استفاده کنند که حتا هزینه‌ی آن تشکیل حکومت مشترک با طالبان بود.

جرگه‌ی مشورتی صلح، از جرگه‌های دیگری که در هجده سال پسین در افغانستان برگزار شده بود با سازوکار و کارشیوه‌ی جدید برگزار شد. اعضای آن نیمه انتخابی و انتصابی تعیین شدند. تعداد اعضای آن ۳۲۰۰ نفر از سی‌وچهار ولایت افغانستان بودند و پیش از برگزاری آن، کمیسیون برگزاری سهم زنان را سی درصد در نظر گرفته بود و در روز برگزاری جرگه‌ی مشورتی صلح، محمد اشرف غنی گفت که زنان در این جرگه، در حدود سی درصد حضور دارند.

برای تمرکز بحث، چهار سوال مشخص برای نمایندگان در کمیته‌ها توزیع شد. اعضای جرگه، پاسخ پرسش‌ها را، پس از بحث و تبادل نظر دادند و با توافق نظر اعضای کمیته‌ها توسط رییس هر کمیته، در جلسه‌ی عمومی توضیح داده شد و این جلسه به‌صورت زنده از تلویزیون ملی نشر شد.

این شیوه‌ی کار، بحث‌ها را منسجم کرد و نمایندگان درباره‌ی موضوعات مشخص صحبت کردند. گزارش کمیته‌ها نشان داد، آنچه کمیسیون برگزاری جرگه‌ی مشورتی

جرگه‌ی مشورتی صلح، هر چند کاستی داشت؛ اما کارکرد آن مثبت بود. محمد اشرف غنی ثابت کرد که به حفظ نظام سیاسی و دست‌آوردهای افغانستان اهمیت می‌دهد. جرگه‌ی مشورتی صلح، به مخالفت‌ها در مورد تغییر نظام سیاسی، نادیده گرفتن حقوق زنان و حقوق شهروندان به دلیلی اینکه توانست دیدگاه مردم افغانستان را بازتاب دهد، نقطه‌ی پایان گذاشت.

صلح و حکومت افغانستان انتظار داشت، کار جرگه‌ی مشورتی صلح مطابق آن صورت گرفت.

ترکیب اعضای جرگه‌ی مشورتی صلح متفاوت بود. نمایندگان نهادهای مدنی، استادان دانشگاه، زنان، مهاجرین، خانواده‌ی قربانیان جنگ، احزاب سیاسی، بزرگان قومی، حقوق‌دانان، ورزشکاران و هنرمندان اشتراک داشتند. جوانان و زنان رهبری کمیته‌ها را داشتند. ترکیب متفاوت جرگه، کارکرد و فیصله‌ی آن را نیز متفاوت ساخت. اگر نقش زنان کمتر بود و ترکیب جرگه چنین نبود، ممکن نبود که تمامی کمیته‌ها تاکید بر حفظ آزادی بیان، حقوق زنان و حقوق اقلیت‌ها می‌کرد و در قطع‌نامه‌ی پایانی نیز به آن تاکید می‌شد.

جرگه‌ی مشورتی صلح، فیصله کرد که نظام سیاسی، قانون اساسی، آزادی بیان، حقوق زنان و حقوق اساسی شهروندان و اقلیت‌های قومی باید در گفت‌وگوهای صلح حمایت شود و نه تنها بر حفظ آن تاکید کرد؛ بل فیصله کرد که باید از این ارزش‌ها بیشتر از گذشته حمایت شود.

رهبران سنتی، قومی و جهادی مخالف اشرف غنی، می‌خواستند نقش حکومت را در گفت‌وگوهای صلح ضعیف کنند و حکومت موقت به‌وجود آید. جرگه‌ی مشورتی صلح این گزینه را رد کرد و تاکید کرد که باید نظام سیاسی افغانستان حفظ شود.

در چهل سال گذشته با آنکه تلاش‌های فراوان برای پایان جنگ در افغانستان صورت گرفت؛ اما جرگه‌ی مشورتی صلح که در آن ۳۲۰۰ نفر از تمامی ولایت‌های افغانستان شرکت کردند، این فرصت را فراهم کرد که دیدگاه مردم افغانستان در مورد جنگ، طالبان و سیاست‌مداران روشن شود.

با آنکه اعضای جرگه‌ی مشورتی صلح، نیمه‌انتخابی بود؛ اما خواسته‌هایی را که قطع‌نامه‌ی آن مطرح کرد، بدون تردید بازتاب‌دهنده‌ی دیدگاه مردم افغانستان درباره‌ی صلح و مسایلی است که سبب تداوم جنگ در افغانستان محسوب می‌شود. جرگه‌ی مشورتی صلح، هرچند کاستی داشت؛ اما کارکرد آن مثبت بود. محمد اشرف غنی ثابت کرد که به حفظ نظام سیاسی و دست‌آوردهای افغانستان اهمیت می‌دهد. جرگه‌ی مشورتی صلح، به مخالفت‌ها در مورد تغییر نظام سیاسی، نادیده گرفتن حقوق زنان و حقوق شهروندان به دلیلی این‌که توانست دیدگاه مردم افغانستان را بازتاب دهد، نقطه‌ی پایان گذاشت.

کسانی که صلح را بدون حفظ دست‌آوردهای افغانستان و حقوق زنان، می‌خواستند. پس‌از این نمی‌توانند برای مخالفت و کارشنکی‌های‌شان توجیه بسازند. آن‌ها باید فیصله‌ی جرگه مشورتی صلح را که مذاکرات صلح، از یک آدرس صورت بگیرد، بپذیرند و اختلافات شخصی و سیاسی‌شان را نادیده بگیرد. برای مردم افغانستان پایان جنگ، حقوق زنان، آزادی‌های اجتماعی و نظام سیاسی اهمیت دارد و از آن دفاع می‌کنند.

دریک نتیجه‌گیری کوتاه، جرگه‌ی مشورتی صلح، موفق بود و توانست دغدغه و نگرانی مردم افغانستان را بازتاب دهد. آنچه را فیصله کرد، می‌شود از آن به‌عنوان یک راهبرد واضح برای پایان جنگ در افغانستان استفاده کرد.

مسیر خونین آزادی بیان



علی شیر شهپر

افغانستان، در حالی که استقبال از روز آزادی رسانه‌ها می‌رود، که هنوز خون قربانیان این راه برای پیاده کردن رکن چهارم دموکراسی، به‌گونه‌ی رقیقی در کشور جاری است. یک سال پیش در چنین زمانی، ۹ تن از اعضای خانواده‌ی رسانه‌های افغانستان مورد حمله مستقیم گروه‌های تروریستی در کابل قرار گرفت.

سال گذشته‌ی میلادی، بر اساس رده‌بندی سازمان گزارش‌گران بدون مرز، مرگ‌بارترین سال برای روزنامه‌نگاران افغانستان از زمان سقوط حاکمیت طالبان در سال ۲۰۰۱ تا کنون بوده است.

کمیته‌ی مصوونیت خبرنگاران افغان، کشته شدن ۱۷ خبرنگار و کارمند رسانه‌ی را در سال ۲۰۱۸ میلادی در افغانستان ثبت کرده است. در این سال طالبان و گروه داعش به‌گونه مستقیم بر رسانه‌ها و خبرنگاران حمله کردند؛ دلیلی که سبب شد این کشور در جدول رده‌بندی جهانی آزادی رسانه، سه پله سقوط کند.

بر اساس آمارهای این کمیته، در سال گذشته‌ی میلادی، ۱۹۷ مورد خشونت علیه خبرنگاران ثبت شده است که ۵۵ درصد آن توسط کارمندان دولتی انجام شده است.

درد اصلی جامعه‌ی رسانه‌ی در افغانستان از سال پار و چند سال پیش نیست. درد آنان در این است که این حکایت همچنان ادامه دارد و اقدام‌های جدی برای جلوگیری از چنین چالشی، روی دست گرفته نمی‌شود.

تنها در چهار ماه نخست سال جاری میلادی، چهار خبرنگار در افغانستان توسط گروه‌های تروریستی به قتل رسیده است.

کشته شدن سلطان محمد خیرخواه در ولایت خوست، کشته شدن دو خبرنگار در حمله بر یک استودیوی رادیویی در شهر تالقان ولایت تخار و ترور جاوید نوری، خبرنگار افغان در ولایت فراه، از جمله رویدادهای است که بر نهادهای رسانه‌ی و خبرنگاران در چند ماه نخست سال ۲۰۱۹ میلادی صورت گرفته است.

راه دشوار طی شده

هجده سال پیش، در افغانستان، تماشای تلویزیون و شنیدن موسیقی حرام بود، جرم پنداشته می‌شد و عاملان این کار به کیفر سختی می‌رسیدند. کسی حتی تصور هم نمی‌توانست که روزی به این میزان رسانه‌های آزاد در افغانستان عرض اندام کند و یک شبکه‌ی تلویزیونی، توسط زنان مدیریت شود.

افغانستان پنج سال پس از سقوط رژیم طالبان، در رشد آزادی رسانه‌ها و آزادی بیان، از بسیاری از کشورهای منطقه و جهان، پیشی گرفت. این کشور در حال حاضر در بخش آزادی رسانه‌ها از میان ۱۸۰ کشور، در جایگاه ۱۲۱ قرار دارد. درحالی‌که پاکستان، ایران، تاجیکستان، ازبیکستان، هند، روسیه، چین و چند کشور دیگر در همسایگی و در نزدیکی افغانستان، از این کشور بسیار عقب مانده‌اند.

آمارهای دفتر نی (حمایت‌کننده‌ی رسانه‌های آزاد افغانستان) نشان می‌دهد که هم‌اکنون، ۱۰۰ تلویزیون، ۲۱۳ رادیو، ۲۷۰ رسانه‌ی

افغانستان را ترک کرده‌اند.

از دید این نهاد، شمار بیشتر رسانه‌های خصوصی این کشور در حال حاضر با دو چالش عمده‌ی اقتصادی و امنیتی در پایتخت و ولایت‌ها دست و پنجه نرم می‌کنند.

مجیب خلوتگر، رییس دفتر نی (حمایت‌کننده‌ی رسانه‌های افغانستان)، با تأیید این‌که بعد از روی کار آمدن حکومت وحدت ملی فعالیت‌های رسانه‌ی محدود شده است، می‌گوید: «ما شاهد افزایش خشونت علیه خبرنگاران و بسته شدن رسانه‌ها هستیم. به‌صورت عملی وضعیت آزادی بیان در زمان حکومت وحدت ملی خراب‌تر شده است.»

آغاز حکومت وحدت ملی در افغانستان، هم‌زمان بود با خروج بخش بزرگی از نیروهای خارجی و کاهش کمک‌های بین‌المللی در این کشور. بااین‌حال یکی از چالش‌های عمده‌ی که رسانه‌ها در پنج سال گذشته با آن روبه‌رو است، مشکلات مالی بوده است.

مقام‌های حکومت افغانستان می‌گویند که این کشور در حال حاضر توانایی این را ندارد که رسانه‌ها را از نگاه مالی تمویل کند؛ اما حکومت زمینه را برای فعالیت این نهادها وسیع‌تر می‌کند.

صابر مومند، سخنگوی وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان تأکید دارد: «حکومت می‌تواند صرف به یک یا دو رسانه‌ی که در حالت سقوط قرار دارد، کمک کند؛ اما این از توانایی حکومت بیرون است که تمامی رسانه‌هایی را که در حالت سقوط قرار می‌گیرند، از سقوط نجات دهد.»

درعین‌حال به دلیل ناامنی در افغانستان، این کشور سه سال پیهم، عنوان خطرناک‌ترین کشور را برای خبرنگاران می‌گیرد. آمارهای کمیته مصوونیت خبرنگاران افغان (AJSC) نشان می‌دهد که در طول حکومت وحدت ملی بیشتر از ۱۰ حمله‌ی مستقیم و هدفمند بالای خبرنگاران و نهادهای رسانه‌ی از سوی گروه‌های تروریستی صورت گرفته است.

حمله بر شبکه‌ی انعکاس در ننگرهار، حمله بر رادیو تلویزیون ملی در ننگرهار، حمله بر تلویزیون شمشاد در کابل، حمله بر کارمندان موبی‌گروپ در کابل، حمله بر جمعی از خبرنگاران در شش‌درک کابل و حمله بر استودیوی رادیویی در شهر تالقان ولایت تخار از جمله مهم‌ترین حملاتی هدفمند تروریستی است که در زمان حکومت وحدت ملی بر خبرنگاران و نهادهای رسانه‌ی صورت گرفته است.

از مجموع ۱۰۰ خبرنگار و کارمند رسانه‌ی که از سال ۲۰۰۱ تاکنون در افغانستان کشته شده‌اند، ۶۴ تن آنان در زمان حکومت وحدت ملی زندگی‌شان را از دست داده‌اند. در سال ۲۰۱۴ (۱۰ خبرنگار)، در سال ۲۰۱۵ (چهار خبرنگار)، در سال ۲۰۱۶ (۱۴ خبرنگار)، در سال ۲۰۱۷ (۱۴ خبرنگار)، در سال ۲۰۱۸ (۱۷ خبرنگار) و در چهار ماه نخست سال ۲۰۱۹ (۴ خبرنگار) در حادثات مختلف تروریستی جان باخته‌اند.

عملکرد حکومت

هم‌زمان که سازمان ملل متحد در گزارش تازه‌اش، افغانستان را «جهنم روزنامه‌نگاری» عنوان کرده است، مقام‌های حکومت افغانستان تأکید دارند که بیشترین میزان همکاری با جامعه‌ی خبرنگاری در این کشور، در دوران حکومت وحدت ملی صورت گرفته است.

سخن‌گوی وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان می‌گوید که رییس‌جمهور شخصا فرمان داد که جرایم مالیاتی و پرداخت هزینه‌ی حق‌الشمول و طرز تأسیس رسانه‌ها از روی دوش رسانه‌ها برداشته شود و همچنان برای اولین‌بار در دوره‌ی حکومت وحدت ملی، صندوق حمایت از خبرنگاران نیز ایجاد شد.

بر اساس آمارهای این وزارت از سال ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۷ حدود ۴۷ رسانه‌ی تصویری، ۷۷ رادیو، ۱۳۸ رسانه‌ی چاپی، ۱۶۶ نهاد فرهنگی و ۲۱ تلویزیون کبیلی از این وزارت جواز فعالیت گرفته است.

به گفته‌ی مقام‌های حکومت افغانستان،

نخستین شبکه‌ی تلویزیونی زیر نام «تلویزیون زن» که توسط زنان مدیریت می‌شود، در زمان حکومت وحدت ملی ایجاد شده است. این رسانه در حال حاضر ۴۶ کارمند دارد که بیشتر آنان را خانم‌ها تشکیل می‌دهد.

از سویی هم عبدالله عبدالله، رییس اجرایی حکومت افغانستان که سه‌شنبه‌ی هفته‌ی گذشته در مراسم گرامی‌داشت از نخستین سال‌یاد کشته‌شدن دسته‌جمعی خبرنگاران، سخن می‌گفت تأکید کرد که آزادی بیان از دست‌آوردهای مهم مردم و حکومت است و از این دست‌آورد و ارزش‌ها با تمام توان، حفاظت و حراست خواهد شد.

درعین‌حال فرید حمیدی، دادستان کل افغانستان می‌گوید که خشونت در برابر خبرنگاران قابل تحمل نیست.

دادستانی کل افغانستان در آغاز ماه ثور سال جاری خورشیدی، اعلام کرد که در جریان سال گذشته‌ی مالی به بیش از ۵۰ قضیه‌ی خشونت علیه خبرنگاران رسیدگی شده است. به گفته‌ی این نهاد عدلی، سه تن در پیوند به این خشونت‌ها به اعدام محکوم شده‌اند و دو تن دیگر نیز هرکدام به ۳۰ و شش سال زندان محکوم شده‌اند.

از سویی هم سال گذشته‌ی خورشیدی، دادستانی کل افغانستان به خاطر رسیدگی به قضایای خشونت علیه خبرنگاران، ریاست تحقیق جرایم بین‌المللی را در این اداره، ایجاد کرد.

اکنون نیز دادستان کل افغانستان می‌گوید که در مورد رسیدگی به قضایای خشونت علیه خبرنگاران تلاش شده و به فرهنگ معافیت از پاسخ‌گویی خاتمه داده شده است.

چالش دسترسی به اطلاعات

قانون «حق دسترسی به اطلاعات» افغانستان در سال ۲۰۱۸، با کسب ۱۳۹ امتیاز از مجموع ۱۵۰ امتیاز، مقام نخست را در سطح جهان کسب کرد.

سایت خبری بررسی حق دسترسی جهانی به اطلاعات که از سوی مرکز حقوق و دموکراسی در کانادا اداره می‌شود، اعلام کرد که افغانستان با ۱۳۹ امتیاز از مجموع ۱۵۰، در میان ۱۰ کشور برتر جهان برای دسترسی به اطلاعات، صدرنشین شده است. این در حالی است که افغانستان در سال ۲۰۱۶، ۲۰۱۶، در جایگاه ۶۸ قرار داشت.

بااین‌حال اما آگاهان بخش رسانه‌ی تأکید دارند که افغانستان باوجود داشتن بهترین قانون دسترسی به اطلاعات، در پیاده کردن آن ضعیف عمل کرده است.

صدیق‌الله توحیدی، مسؤول بخش دادخواهی کمیته‌ی مصوونیت خبرنگاران افغان می‌گوید که «ما زیرساخت‌های قانونی به خاطر دسترسی به اطلاعات داریم، اما طرز‌العمل طبقه‌بندی اطلاعات هنوز هم وجود ندارد. تا هنوز هم این قانون به‌صورت کامل از سوی حکومت اجرا نمی‌شود. بسیاری از مسؤولان حکومتی خود را فراتر از این قانون می‌دانند.»

آقای توحیدی تصریح می‌کند، درست است که به‌صورت رسمی ما آماری نداریم که عقب‌گرد بخش دسترسی به اطلاعات را در افغانستان نشان دهد، اما محدودیت‌های غیررسمی سر راه دسترسی به اطلاعات در افغانستان ایجاد شده است.

مسؤول دادخواهی کمیته‌ی مصوونیت خبرنگاران افغان می‌افزاید: «برخی از اداره‌های دولتی مانند قوه‌ی قضاییه، از دادن معلومات خودداری می‌کنند. پنج سال قبل نیز باوجودی که قانون حق دسترسی به اطلاعات نداشتیم، به اسناد دولتی و مدارک رسمی به‌سادگی دسترسی میسر نبود. حالا همچنان باوجود داشتن قانون نافذ، هنوز هم دسترسی به اطلاعات به چالش‌های جدی مواجه است.»

از سویی هم دفتر معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان (یوناما) در تازه‌ترین گزارشش که در اول ماه می سال جاری میلادی منتشر شد، از عدم عملی شدن قانون دسترسی به اطلاعات در افغانستان انتقاد کرده است.

ما از آزادی

می‌ترسیم

جواد سلطانی

جان استوارت میل، در اثر فلسفی مشهور خود، درباره‌ی آزادی، از دو خطر یا درواقع دو دشمن آزادی سخن گفته است. رساله‌ی میل، اکنون در شمار یکی از آثار مهم کلاسیک در باب آزادی دانسته می‌شود. میل در این رساله با هدف دفاع از حقوق و آزادی‌های فردیدر برابر نیروهای مخاطره‌آفرین، می‌کوشد چارچوبی را ترسیم کند که در آن هم جامعه و هم سازمان سیاسی هردو در مسیر پیشرفت قرار گیرند. از آنجایی که پیشرفت بدون آزادی ناممکن به نظر می‌رسد، موضوع اصلی آزادی و صیانت از آزادی است.

در تجربه‌ی زیسته‌ی انسان همان‌گونه که جان استوارت میل به فراست و روشن‌بینی به آن پرداخته است، قدرت سیاسی و افکار عمومی، دو خطر واقعی و جدی برای آزادی به شمار می‌روند. رویارویی میدان قدرت سیاسی و آزادی و تمایل همیشگی قدرت سیاسی برای محدودکردن آزادی‌های فردی، رویداد جدیدی نیست. نقطه‌ی عزیمت جدال میان آزادی و قدرت، به لحظه‌های تاریخی تکوین قدرت و نظام سیاسی مربوط می‌شود. از این رو سازوکارهای حقوقی و قانونی محملی است که مرزهای دخالت حکومت در حوزه‌ی عمومی را تحدید می‌کند. یعنی احترام به آزادی‌های فردی در پرتو قانون.

دشمن دوم آزادی، مردم و توده‌ها است. این امر شاید در نظر اول قدری دور از ذهن و حتی شاید متناقض به نظر برسد؛ اما واقعیت این است که گاهی استبداد توده‌ی به مراتب بیشتر و فراتر از قدرت و نظام سیاسی چونان نیروی سرکوب‌کننده‌ی آزادی عمل کرده است. در مواردی عمق و گستره‌ی دشمنی جامعه با آزادی به گونه‌ای است که اشکال و صورت‌های گوناگون آزادی را به امر ممتنع تبدیل می‌کند.

وقتی در جامعه خواست و آرمان آزادی وجود داشته باشد و توده‌ها ارزش و منزلت آزادی را دریافته باشند، در این صورت، آزادی، آرمانی است که حاملان همیشگی و نیرومند خود را دارد، تا از آزادی در برابر تهدیدهای نظام سیاسی صیانت کند؛ اما وقتی جامعه با آزادی، نگاه همراه با شک و تردید داشته باشد، آزادی و آرمان زندگی در یک جامعه‌ی آزاد، امکان تحقق نخواهد داشت.

جامعه‌ی ما، دچار بدترین نوع زوال و انحطاط است. در تجربه‌ی انسانی، چه در گذشته‌ها و چه در تجربه‌ی پدیده‌ی معاصر، بدون آزادی و جامعه‌ی که به آزادی احترام می‌گذارد، عبور از انحطاط و گشودن چشم‌انداز فردا ممکن نیست. در وضعیت کنونی ما، دولت و نظام سیاسی به دلایل و علت‌هایی، ممکن است توانایی زیادی برای محدود کردن آزادی‌های فردی نداشته باشد، حتی اگر اراده‌ی نیرومندی برای محدودسازی آزادی‌های فردی وجود داشته باشد؛ اما دشمن اصلی آزادی در جامعه‌ی ما، خود مردم، توده‌ها و گروه‌های مرجع است. در این جامعه، هیچ ترسی بالاتر از پرسیدن از یقین‌های ناموجه وجود ندارد. این جامعه هنوز در تردید است که دشمنان فرزندان خود و یا تروریست‌هایی را که غیر از شرارت و ویرانی، کاری دیگری ندارند را «دشمن» بنامد یا برادر؟ همین جامعه هرگز نمی‌تواند در برابر پرسش‌هایی که باورها و عادت‌واره‌های تباه‌کننده‌ی آن‌ها را دچار تردید سازد، با مدارا برخورد نخواهد کرد. بنابراین وقتی از آزادی و آزادی بیان سخن می‌گوییم، باید ترس از آزادی را کم کنیم و باور کنیم که آزادی، راهی است به راهی.

صلح و سناریوهای آینده

رئیس‌جمهور غنی می‌تواند با طرح اجماع ملی، نقش تعیین‌کننده‌ای در کشور بازی کند و به عنوان مردی تاریخ‌ساز، برگ جدیدی در تاریخ کشور بگشاید. هم‌سویی ملی، جز با برنامه‌های ملی امکان‌پذیر نیست. لوی جرگه‌ی مشورتی‌اگر تمام جریان‌های سیاسی کشور را قانع نسازد، نمی‌تواند راه‌گشا باشد.

داوود عرفان

جنون سیاسی

دو کلمه حرف می‌سازد

اصطلاح «رئیس‌جمهور دیوانه» چیزی است که جدیداً از زبان رئیس‌جمهور اشرف‌غنی به زبان آمده. این که این دیوانگی از چه پس‌زمینه‌هایی منشأ گرفته است و چرا روی آن تأکید می‌شود، نیاز به درک از وارونگی اصطلاحات در ادبیات و تهنشین‌شدگی این وارونگی در میان مردم دارد. در شعر کهن فارسی، دیوانگی، به معنای علمی آن نیست. یعنی آن‌گونه که در ادبیات مدرن، بسیاری از جنبه‌های علمی پیرامون روان آدمی، برای ساختن شخصیت و یا دادن جنبه‌های غیرمعمول، استفاده می‌شود. در شعر کهن، آن جنبه‌های روانی، به عالمی خارج از استدلال‌های عقلی اشاره می‌کند که نشان دهنده‌ی نگرش عاطفی فرد است.

در این ادبیات، دیوانگی یک نگرش است و در واقع، هر کسی نمی‌تواند به دیوانگی برسد. دیوانگی ادبیات فارسی، رابطه‌ی عمیقی با عشق دارد و می‌توان گفت منطق عاشقانه‌ای است که بیشتر با جنبه‌های فداکارانه در نسبت به معشوق استفاده می‌شود.

در نگاه‌های ناسیونالیستی و وطن‌پرستانه، این دیوانگی ناشی شده از عشق بسیار، به وطن تعلق دارد و بلندترین درجه‌ی آن، فداکاری برای وطن است (وطن عشق تو افتخارم/ وطن در رهت جان‌نارم).

اما اصطلاح رئیس‌جمهور دیوانه، خارج از این که موقعیتش آن را جنبه‌ی ملی‌گرایانه می‌دهد (چرا که به یک رئیس‌جمهور اشاره می‌کند)، یک جنبه‌ی عوامانه و خارج از نگاه‌های روشن‌فکری هم است.

این اصطلاح، به مفهومی از دیوانگی در میان مردم در کوچه و بازار تعلق دارد که کاملاً رفتار مشخصی را می‌طلبد؛ رفتاری که بی‌پروا و کله‌شک باشد. یعنی در نگاه کوچه‌بازاری به دیوانگی، این رفتار یک تیپ شخصیتی منحصر به فرد است.

شاید، بتوان ریشه‌ی چنین دریافتی را میان مردم، با مثال‌های زیادی نشان داد؛ اما بهتر است این ریشه را در ذهنیت‌های سیاسی پیدا کنیم و بدانیم چرا سیاست‌مداری که همیشه رفتار منظم و سنجیده را با خود داشت، امروز به لحن و رفتارهای بی‌پروا و یک‌دندگی رجوع کرده است. (به طور مثال؛ یکی دیگر از رئیس‌جمهوران دیوانه، دونالد ترامپ است که با گفتار و رفتارهای عوامانه، به سیاست می‌پردازد).

با توجه به چنین رفتارهایی می‌توان دید که ادبیات سیاسی، یک ادبیات نمایشی است نه استدلالی و منطقی. زیرا؛ در زبان نمایش، آنچه بیشتر مورد توجه است در معرض دید قرار گرفتن است. البته که این شیوه، یکی از جنبه‌های روانی تیاتر است که سعی می‌کند اطلاعات را به شکل پهلودار در ذهن مخاطبین قرار بدهد؛ اگر توجه کنیم رئیس‌جمهور غنی، زمانی که خواسته باشد از خودش تمجید کند، خودش را دیوانه قلم‌داد می‌کند.

بنابراین گفتار رسانه‌ای، که از سوی سیاسیون شکل گرفته، گفتاری تبلیغی است چرا که هر وسیله‌ای در بازتاب خودش از اتفاقات، شکل و ساختار همان اتفاق را به خود می‌گیرد.

گفتار سیاسی امروز، یک گفتار نمایشی است، چرا که ساختار ارتباطی امروز جهان یک ساختار رسانه‌ای و مبتنی بر نمایش است. این که رئیس‌جمهور غنی، دست به اجرای نقش دیوانه در فضای رسانه‌ای می‌زند، بی‌ارتباط به واقعیت محض جهان نمایشی نیست و از آنجا که مردم کوچه و بازار، توانایی تحلیل این وضعیت را ندارند، بیشتر از هر چیزی به تماشاچیان شبیه‌اند که نقش مورد علاقه‌ی شان را نگاه می‌کنند.

(ج) وضعیت جبری قابل‌پذیرش؛ زمانی که دست‌یابی به وضعیت مطلوب ممکن نباشد و حفظ وضعیت موجود به چالش مواجه شود؛ مرحله‌ی سوم، وضعیت جبری قابل‌پذیرش خواهد بود. سناریوی احتمالی این وضعیت می‌تواند بن‌بست پس از انتخابات و رویدادهای بعد از آن باشد. در این زمینه هم دو سناریوی احتمالی وجود دارد. سناریوی احتمالی نخست این است که دولت با انحصار قدرت در آینده، راه هرگونه توافق جمعی را خواهد بست و دولت استبدادی به سرکوب اعتراض‌کنندگان به نتیجه‌ی انتخابات پردازد و سناریوی دیگر این است که اعتراض‌کنندگان بتوانند با بسیج مردمی دولت را وادار به پذیرش خواسته‌های خویش کنند و برای مدتی روی مکانیزم جدیدی برای اداره‌ی حکومت به توافق برسند.

(د) وضعیت نامطلوب؛ زمانی که تمام تلاش‌ها به بن‌بست بی‌انجام، امکان دارد که امریکای‌ها به اقدامی غافل‌گیرانه دست بزنند و با خروج نیروهای شان، افغانستان را به حال خویش رها کنند. در این صورت، در عدم وجود نیروهای ملی تأثیرگذار، افغانستان به دهه‌ی هفتاد برخورد گشت و حوادث آن دهه تکرار خواهد شد. با توجه به بحران اعتماد ملی، چنین وضعیتی می‌تواند از افغانستان سوریه‌ی دیگری بسازد و معلوم نیست که آینده‌ی این جغرافیا با چه حوادث دیگری گره خواهد خورد. کشورهای منطقه به ویژه پاکستان، سعی خواهد ورزید که وضعیت را به نفع خویش مدیریت کند و هند به عنوان رقیب منطقه‌ای پاکستان، سعی خواهد ورزید که حضور پاکستان را در افغانستان کم‌رنگ کند. کشورهای ایران، روسیه و چین با توجه به بحران جدید، خواهند کوشید که بحران را در درون مرزهای افغانستان نگه دارند و از نفوذ این بحران به کشورهای خویش جلوگیری کنند. با توجه به بافت قومی افغانستان، ایجاد حکومت‌های ملوک‌طوایفی و درگیری بین این حکومت‌ها محتمل خواهد بود.

چه باید کرد؟

از آن‌جا که دانش آینده‌پژوهی، ساختن آینده است. لازم است که دولت افغانستان و نیروهای سیاسی، با توجه به سناریوهای مطرح‌شده، آینده را به نفع مردم افغانستان، منافع ملی و صلح بسازند. طوری که تذکر رفت؛ نیاز افغانستان، منطقه و جهان وضعیت مطلوب پایان جنگ و صلح پایدار است. رئیس‌جمهور غنی می‌تواند با طرح اجماع ملی، نقش تعیین‌کننده‌ای در کشور بازی کند و به عنوان مردی تاریخ‌ساز، برگ جدیدی در تاریخ کشور بگشاید. هم‌سویی ملی، جز با برنامه‌های ملی امکان‌پذیر نیست. لویه جرگه‌ی مشورتی اگر تمام جریان‌های سیاسی کشور را قانع نسازد، نمی‌تواند راه‌گشا باشد. دولت باید در صدد جلب اعتماد تمام نیروهای موجود کشور و طالبان بر سر میز مذاکره باشد. تأمین صلح و ثبات در کشور نیاز به قربانی دارد و دولت و نیروهای سیاسی و طالبان باید با گذشت و سعه‌ی صدر، نقش تاریخی خویش را در ایجاد صلح در کشور ایفا کنند. در غیر آن، این قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای خواهند بود که آینده را به نفع خویش برمی‌سازند و این جغرافیای دردمند تا مدت نامعلومی بحران را تجربه خواهد کرد.



جمهوری آینده از مسایل دیگری است که تواند این تنش‌ها را به بحران تبدیل کند. وضعیت مطلوب، زمانی ایجاد خواهد شد که دولت و نیروهای سیاسی روی مکانیزم آینده‌ی قدرت به توافق برسند. بحث حکومت موقت و حضور طالبان در نظام سیاسی یکی از راه‌حلهایی است که برخی از طرف‌های درگیر از آن سخن می‌گویند. این که این موضوع به چه اندازه می‌تواند در ایجاد وضعیت مطلوب کمک کند، هنوز به درستی مشخص نیست. به هر صورت، اجماع ملی به هر صورتی که انجام پذیرد؛ می‌تواند دوره‌ی جدیدی از تاریخ افغانستان را نوید دهد و به جنگ و درگیری چندساله نقطه‌ی پایان گذارد. (ب) حفظ وضعیت موجود؛ تمام تلاش‌های دولت افغانستان بر این مسأله استوار شده است. دولت افغانستان بر این نظر پای می‌فشرد که صلح با طالبان در روندی شبیه پیوستن گلبدین حکمت‌یار به دولت و شرکت طالبان در انتخابات آینده امکان‌پذیر است. اعلام رسمی لیست کاندیدهای ریاست‌جمهوری و انتشار شماره و نشان انتخاباتی کاندیدها در ورقه‌ی رای‌دهی از سوی کمیسیون انتخابات از عزم جدی دولت در برگزاری انتخابات حکایت می‌کند. مشکل اصلی این است که طالبان با چنین روندی موافق نیستند. آنها حتا حاضر نیستند با دولت افغانستان در میز مذاکره بنشینند و بدیهی است که ساز و کار انتخاباتی برای آن‌ها قابل‌پذیرش نیست. اگر وضعیت به این‌گونه پیش برود، مذاکرات صلح به نقطه‌ی اولی خویش بازخواهد گشت و جنگ ادامه خواهد یافت و اینکه انتخابات با توجه به سابقه‌ی تقلب‌های گذشته چه سرنوشتی خواهد داشت؛ در آینده مشخص خواهد شد. اگر انتخابات آینده، بدون توافق با طالبان به انجام برسد و متهم به تقلب شود، بحران فراگیر سیاسی کشور را فراخواهد گرفت. تنها در صورتی می‌توان به حفظ وضعیت موجود امیدوار بود که انتخابات ریاست‌جمهوری بدون تقلب و با پذیرش کاندیدها و احزاب سیاسی مواجه شود و این مسیر هم‌چنان با جنگ طالبان به پیش خواهد رفت.

آخرین تلاش، کشورهای امریکا، چین و روسیه، در مورد صلح افغانستان به ریزنی پرداخته‌اند و تلاش‌های داخلی با کنفرانس صلح مسکو و کنفرانس آینده‌ی دوحه، در جریان است. به نظر می‌رسد که دولت امریکا متوجه این موضوع شده است که بدون اجماع داخلی و منطقه‌ای و رضایت قدرت‌هایی چون روسیه و چین نمی‌توان به صلح پایدار در افغانستان دست یافت. بنابراین طرح صلح آینده‌ی افغانستان باید رضایت همه را در پی داشته باشد. برای امریکا، خروج از باتلاق افغانستان با ایجاد ساختار سیاسی جدیدی که بتواند از همه‌ی مردم افغانستان نمایندگی کند و منافع تمام طرف‌های ذیدخل داخلی و خارجی افغانستان را برآورده کند، پیروزی بزرگی به شمار می‌آید. چنین وضعیتی می‌تواند افکار عمومی امریکا را در انتخابات آینده‌ی این کشور، به نفع ترامپ حداقل در مسأله‌ی افغانستان سوق دهد. در این راستا، مذاکرات بین‌الافغانی بحث اصلی تلاش‌های خلیل‌زاد را تشکیل می‌دهد. این قسمت از مأموریت خلیل‌زاد، دشوارترین قسمت مأموریت او به شمار می‌رود. دولت افغانستان تلاش می‌ورزد مذاکرات صلح با رهبری دولت افغانستان به پیش رود و نیروهای سیاسی و طالبان از مذاکراتی پشتیبانی می‌کنند که دولت افغانستان نه طرف اصلی، بل که یکی از طرف‌های مذاکرات به شمار آید. اختلاف بر سر لیست افراد شرکت‌کننده در کنفرانس دوحه و تعویق این کنفرانس نشان داد که اجماع داخلی در افغانستان به سادگی میسر نیست. دولت افغانستان با برگزاری لویه جرگه‌ی مشورتی صلح و افتتاح پارلمان بدون حضور نمایندگان کابل و غزنی، به رغم تحریم نیروهای تأثیرگذار سیاسی افغانستان، در صدد اعمال فشار بر امریکا و جهت‌دهی مذاکرات آینده‌ی صلح به نفع خویش است. هنوز به درستی مشخص نیست که واکنش نیروهای سیاسی که مشروعیت دولت را تا پایان ماه جوزای سال جاری به رسمیت می‌شناسند؛ چه خواهد بود. اما می‌توان حدس زد که پس از پایان ماه جوزا، دور تازه‌ای از تنش‌های سیاسی در کشور آغاز خواهد شد. انتخابات ریاست

به نظر می‌رسد پس از چهل سال جنگ در افغانستان، منافع قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای، ایجاب می‌کند که صلح در کشور افغانستان برقرار شود، تا انرژی‌های اقتصادی متراکم منطقه آزاد شده و افغانستان به عنوان چهارراه ترانزیت منطقه نقش خویش را ایفا کند. اما تعارض منافع قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای و وضعیت سیاسی پیچیده‌ی منطقه و افغانستان، دست‌یابی به صلح را با اما و اگرهای فراوانی مواجه کرده است. تلاش‌های زلمی خلیل‌زاد و سفرهای متعددش به کشورهای ذیدخل مسأله‌ی افغانستان نشان می‌دهد که او در حال انجام بزرگ‌ترین مأموریت سیاسی عمر خویش است. این‌که این تلاش‌ها چه نتیجه‌ای را در پی خواهد داشت را آینده نشان خواهد داد. در این نوشته سعی می‌شود که با استفاده از دانش آینده‌پژوهی، سناریوهای احتمالی مورد غور و بررسی قرار گیرد. دانش آینده‌پژوهی در یک تعریف کوتاه، ساختن آینده است. در غیاب یک دولت ملی و احزاب پویا و فعال ملی در افغانستان، آینده‌ی این جغرافیا، از متغیرهای خارجی تأثیرپذیر است و قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ی وظیفه‌ی نسخه‌پیچیدن برای آینده‌ی افغانستان را برعهده خواهند داشت. در این مقاله سعی شده است که بر اساس دانش آینده‌پژوهی، چهار وضعیت آینده و سناریوهای احتمالی آن تحلیل شود. بر این اساس، وضعیت مطلوب، حفظ وضعیت موجود، وضعیت جبری قابل‌پذیرش و وضعیت نامطلوب، چهار سناریوی آینده است که با توجه به نقش قدرت‌های بزرگ، قدرت‌های منطقه‌ای و دولت افغانستان و نیروهای سیاسی و ریسک‌های موجود در هر وضعیت، مورد مذاکره قرار خواهد گرفت.

(الف) وضعیت مطلوب؛ پایان جنگ و صلح پایدار در افغانستان، وضعیت مطلوبی برای افغانستان، منطقه و جهان خواهد بود. برای رسیدن به چنین وضعیتی، ایالات متحده امریکا، عزم خویش را جزم کرده تا با ایجاد اجماع ملی در بین نیروهای سیاسی افغانستان به شمول دولت افغانستان، کشورهای منطقه و قدرت‌های جهانی، راه را برای ایجاد صلح پایدار هموار کند. در

زنان چقدر حق آزادی بیان دارند؟



ریحان تمنا

آزادی بیان، یکی از مهم‌ترین شاخصه‌هایی است که در دموکراسی متاخر افغانستان، از آن به عنوان یک ارزش و دست‌آورد بزرگ یاد می‌شود؛ اما آیا این حق برای همه‌ی اقشار جامعه‌ی افغانستان به صورت برابر و عادلانه واگذار شده است یا نه؟

شرح این ماجرا را می‌توان در چند عرصه بیان کرد. در عرصه‌ی اجتماع افغانستان در کل، وضع آزادی زنان را باید در رابطه با سنت‌ها، عرف‌ها و جایگاه زنان، در باورهای دینی بررسی کرد. در چارچوب دموکراسی متاخر، که (تا حد زیادی) حاصل فشار جامعه‌ی جهانی است، رده‌ای از آزادی‌ها که حق آزادی بیان نیز شامل آن می‌باشد، در قانون اساسی کشور فرصت طرح پیدا کرد؛ اما این حق آزادی بیان برای زنان، در قالب قانون نتوانست آنچنانی که انتظار می‌رفت اوضاع را به نفع زنان و رفع محرومیت‌های عدیده‌ی این قشر محروم مساعد سازد. در شهرهای کلان افغانستان مناسبت‌های شهری اندکی از وضع عقب افتاده‌ی دوره‌ی طالبان تفاوت کرد و ظرفیت‌های حداقلی برای حضور زنان در اجتماع و بیان خواست‌ها و نیازمندی‌های شان فراهم شد. البته همین سطح آزادی هم، برای زنان ممکن نشد، بل؛ گروه خاصی از زنان فعال مدنی، سیاسی، رسانه‌ای و غیره چنین فرصتی را به دست آوردند. بیشتر زنان حتا شهرنشین یا به دلیل تبعیت و یا حاکمیت مناسبت‌ها و باورهای سنتی در روابط خانوادگی، نتوانستند از این حق قانونی بهره‌مند شوند. در مناطق بیرون‌شهری به موازاتی که مناسبت‌های اجتماعی، سنتی‌تر و قبیله‌ای‌تر می‌شود، حضور زنان کمتر و محدود‌تری آزادی زنان نیز تنگ‌تر می‌شود. مثلاً، در مناطق دور افتاده‌ی جنوب و شرق افغانستان، یا دیگر مناطق دورافتاده، آنچه محدود‌تری حقوق زنان را مشخص می‌کند، باور و عرف‌های رایج سنتی می‌باشد؛ نه قانون اساسی یا قوانین مدنی کشور. در چنان محدوده‌ی تنگ و اسارت‌باری که در مناطق دورافتاده‌ی کشور، زنان با آن دست به گریبان هستند، آزادی بیان آخرین چیزی است که ممکن است به ذهن یک زن خطور کند. اعلامیه‌ی حقوق بشر، مجموعه‌ای از حقوق انسانی را به عنوان حقوق پایه معرفی می‌کند و افغانستان نیز در پای این اعلامیه امضا زده است؛ اما کلیه مواد این اعلامیه در مناسبت‌های حقوقی-سنتی افغانستان به سخره گرفته می‌شود و نوعی اهانت به زن

آزادی بیان، به عنوان یکی از شاخصه‌های آزادی، قطعاً در جامعه‌ی سنتی افغانستان دشمنان زیادی دارد. همین است که بعد از حدود دو دهه از حاکمیت قانون اساسی دموکراتیک در کشور، هنوز درصد بالایی از زنان کشور، از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی شان محروم هستند و قانون کشور هم نتوانسته است هیچ کاری برای رفع این محرومیت انجام دهد.

باز شعارگرایی شده است. یعنی این مفهوم را دست‌مایه‌ای، برای کسب شان اجتماعی و مشهور شدن شان قرار داده‌اند. برای تعدادی دیگر، زمینه‌ای برای کسب درآمد شده است. از این طریق و بر بنای این ارزش انسانی، پروژه‌هایی طراحی می‌کنند، از منابع فعال در این زمینه بودجه می‌گیرند و در ظاهر امر فعالیت‌هایی هم، جهت رفع محرومیت و آماده کردن بستر آزادی برای زنان انجام می‌دهند؛ اما غالب این فعالیت‌ها در حد همان کسب درآمد باقی می‌ماند و تأثیرات خاصی در راستای اهداف تعریف شده‌ی شان ندارد. مجموع این فعالیت‌ها را که در یک منظر بزرگ‌تر بررسی کنیم، حجم پولی‌ای که برای رسیدن به این هدف طی هجده سال مصرف شده است، به مراتب از نتایج آن بلندتر است. این یعنی کار به افرادی که متعهد به این ارزش‌ها باشند، سپرده نشده است.

رسانه‌ها اما، زمینه‌ی مساعدتر برای زنان، جهت برخورداری‌شان از حق و آزادی بیان بوده‌اند. هرچند رسانه‌ها هم وقتی به بحث

و مرد این جامعه تلقی می‌شود. در درک سنتی جامعه‌ی افغانستان، جایی برای ارزش‌های تعریف شده‌ی حقوق بشری، در اعلامیه حقوق بشر، وجود ندارد. آزادی بیان، به عنوان یکی از شاخصه‌های آزادی، قطعاً در جامعه‌ی سنتی افغانستان دشمنان زیادی دارد. همین است که بعد از حدود دو دهه از حاکمیت قانون اساسی دموکراتیک در کشور، هنوز درصد بالایی از زنان کشور، از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی شان محروم هستند و قانون کشور هم نتوانسته است هیچ کاری برای رفع این محرومیت انجام دهد. به این ترتیب آزادی‌های تصریح شده‌ی زنان در قانون کشور، در مناطق دور افتاده نه شناخته شده است و نه پذیرفته شده، بل شبیه افسانه‌ای است که در کتاب‌ها مانده است و تنها قشر شهرنشین، آن‌هم رده‌ی خاصی از اقشار شهرنشین، گاهی به سراغ آن می‌روند و این افسانه را در پشت تریبون‌ها می‌خوانند. در شهرها این افسانه برای قشرهای خاصی، اندکی تفاوت می‌کند. آزادی زنان برای یک تعداد میدان

چرا زنان به طالبان می‌پیوندند؟

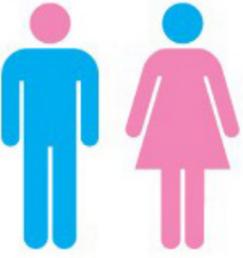
بتول سید حیدری

یکی از اقلیت‌های که با نخستین زمره‌ی بازگشت طالبان و قرارگرفتن آن‌ها در پروسه‌ی صلح بشدت واکنش نشان دادند و هم‌چنان اعتراضات مدنی خود را با هر شیوه‌ای پی‌گیرند، زنان افغانستان می‌باشند. گروهی که بزرگ‌ترین آسیب‌های جسمی و لطمه‌های روحی را از حاکمیت سیاه طالبان بر خود دیده بودند که تاکنون تبعات روانی آن روزگار وحشت‌ناک بر آن‌ها ادامه دارد. این روزها نیمی از جمعیت نیروی انسانی افغانستان، منبع مهم سرمایه‌گذاری در تمام زمینه‌هایی که به ارتقای سطح کشور می‌انجامد؛ به جای تمرکز بر پیشرفت و استعداد‌های بالقوه‌ی خودشان برای پویایی جامعه، انرژی جسمی و روانی‌شان را بر این گذاشته‌اند که چگونه با طالبان برخورد کنند و چه بسته‌ای را برای تعامل با طالبان در میز مذاکرات صلح ببندند تا فردای دختران و کودکان سرزمین‌شان، چون روزهای شومی که آن‌ها با سایه‌ی طالبان

تجربه کرده بودند و ضربات جبران ناپذیری که باعث شد تا سالیان سال از خیزش و حرکت به جلو باز بمانند این بار با فراست، زیرکی و خرد جمعی خودشان بدون تکیه به بادارانی که بیشتر به فکر منافع مقطعی و زودگذر خود هستند؛ به نبرد با طالبان در سنگرهای قلم و نشست‌های جمعی و اطلاع‌رسانی جهانی رفته‌اند. طالبان پیش رو نیز دیدند که هنوز نیامده، روح و روان زنان افغانستان را به استثمار در آورده و کابوس خواب‌های شبانه‌ی‌شان شده‌اند؛ لذا برای بازگشت دوباره با بازی‌گرفتن اصطلاحات و جملات، مواضع نرمی از خود را برای جلب اعتماد زنان نشان می‌دهند اما این که به قوت فکر کنیم زنان به گروهک‌های تندروی چون طالبان نمی‌پیوندند و با راه اندازی کمپین‌هایی چون «زنان به عقب برنمی‌گردند» گمان کنیم زنان با آمدن و حضور طالبان موافق نیستند، تحلیل چندان درست و نگاه کاملی نیست چرا که تمام زنان افغانستان همین چند بانویی که

فانواده

هویت جنسی چیست؟



دراستان به دلیل نوع گرایش‌های مردم به سمت داشتن فرزند پسر و دلایلی که برای آن دارند، اعتراض به این که چرا پسر خلق نشده‌اند در میان دختران بیشتر است اما چرا چنین اتفاقی می‌افتد؟ قصد داریم برای مدتی درباره‌ی هویت جنسی و هویت جنسیتی و وسواس جنسیتی برای تان بنویسیم.

قبل از پرداخت به این موضوع باید تفاوت میان جنس و جنسیت را این‌جا مشخص کنیم.

مفهوم جنس مربوط به آرایش بیولوژیکی بدن است و شامل اندام‌های جنسی و تولید مثل فرد می‌شود. تفاوت بیولوژیکی، نقش اصلی را در تفاوت جنس‌ها بازی می‌کند. هورمون‌ها، کروموزوم‌ها و اندام‌های داخلی و خارجی جنسی.

اما جنسیت شامل نقش‌های اجتماعی و رفتارهایی است که فرهنگ و جامعه برای جنس‌ها قایل می‌شود. این نقش‌ها دامنه‌ی انتظارات رفتاری از جنس‌های «مرد و زن» را مشخص می‌کند.

اما می‌پردازیم به هویت جنسی. این هویت از نتیجه‌ی ترکیب شدن سه مورد بیولوژیکی، زیستی و روانی، و هم‌چنین واکنش‌های روانی نسبت به محیط و فضای اطراف خود و همین‌طور مشاهده‌ی والدین و افراد اطراف خود از زمان طفولیت به وجود می‌آید. البته در این راه، عامل‌های بسیاری وجود دارد که می‌تواند هویت جنسی کودک را به وجود آورد و آن را پرورش دهد. کودک تا قبل از دو سالگی هیچ شناختی از جنسیت خود ندارد و پس از دو سالگی است که می‌تواند دختر و پسر را تشخیص دهد و تفاوت‌های فیزیکی مادر و پدر خود را از یک‌دیگر بشناسد و متوجه شود که لباس و رفتارهای مرد و زن چگونه است. در سه سالگی سن کودکان به مرور اسباب‌بازی‌های مربوط به جنس خود را انتخاب می‌کنند و با آن‌ها همراه می‌شوند که باید راه درست را برای تشکیل هویت جنسی کودک از این مسیر پیش ببرد. در بازی‌های خود نقش‌های درست را انتخاب کرده و برای مثال دختر بچه‌ها نقش‌های پسرانه به خود بگیرند. در سن پنج سالگی هویت جنسی طفل به طور واضح آشکار می‌شود پسرها تمایل به این دارند که در محیط بیرون خانه بازی کنند و دخترها هم به سمت بازی‌هایی مربوط به جنس خود کشیده می‌شوند. در نهایت در سن هفت سالگی است که کودکان به ثبات جنسیتی دست پیدا می‌کنند و می‌فهمند که متعلق به کدام دسته می‌باشند و خود را در مسیر آن دسته از افراد در می‌یابند.

رسانه‌های جمعی دسترسی ندارند و حتا از سواد خواندن و نوشتن هم برخوردار نیستند. زنانی‌اند که با مردان طالب و یا در مناطقی که شبه طالب هستند زندگی می‌کنند و یا در شرایطی حتا در همین پایتخت هستند که کمتر از حاکمیت تفکر طالبانی در زندگی‌های‌شان، اندیشه چیره نشده است.



ادامه دارد ...

کودک همسری؛ جدال شرع و قانون



استفاده جنسی از کودکان، عمری به قدمت مکتوب شدن تاریخ ومدون شدن روابط اجتماعی در میان انسان‌ها دارد.

کودکان تا این جای کار، همواره در محراق توجهات فانتزی‌های وحشتناک سکسی - سادیستی بزرگسالان بوده و پای چستی و چربی ایجاد این رابطه را، بیش‌تر در قلمرو حکمروایی ادیان آسمانی، مهر تایید گذاشته است.

اگر چه در دوران پسارنسانس اروپا، تحول چشم‌گیری درحوزه‌ی کودک‌همسری به وجود آمد و برای ازدواج، سن قانونی تعیین وازدواج زیرسن خشونت جنسی محسوب شد ولی در لایه‌های پنهان و حاشیه‌های ناپیدای زندگی اروپایی و غربی هنوزهم کودکان سکس، وول می‌خورند و به‌ویژه در بازار سکس صنعتی، صنعت خلق فانتزی جنسی در فیلم‌های پورن، کاراکترهای مرکزی را کودکان سکس تشکیل می‌دهند.

در جهان سوم که بیش‌تر امپراطوری وسیع تنوع ادیان شرقی به خصوص از نوع زمینی و آسمانی‌اش می‌باشد با مدرنیته‌شدن رابطه‌های اجتماعی، کودک‌همسری فرمالیته‌تر از سابق در سایه‌ی جدال شرع و قانون شد.

این جدال تا مرز مغلوب شدن جنگ، به نفع قانون، تا آن‌جای کار رقم خورد که گفتمان شرعی رادیکال‌ترین کشورهای اسلامی مانند عربستان سعودی و ایران در پارادایم مذهب سنی و شیعی اسلامی سن ازدواج از نسل‌سالگی به شانزده‌سالگی، جهش قانونی پیدا کرد.

ولی در افغانستان اگرچه سن ازدواج براساس احوال شخصیه هردو مذهب در قانون اساسی کشور محرز است و ازدواج زیر سن در روابط اجتماعی افغانستان پس از ۲۰۱۱ خیلی شطرنجی و نخما است ولی متغیرهای موجود سنتی و قبیلوی حاکم برجامعه، بستر این پدیده‌ی شنیع را وسیع و موارد انجام آن را بیش‌تر تابو می‌کند. خرده‌فرهنگ‌های سنتی و قبیلوی با چاشنی مذهبی هنوز هم برای مردان، دست باز گذاشته است که در کابین عیش و نوش خویش دخترکانی را که تازه دست راست و چپ خویش را می‌شناسند به عنوان کالای جنسی در بغل داشته باشند.

ازدواج زیرسن درقدم نخست برای دخترکان، هدف شخصیت‌کشی است و توقف بالندگی و پویایی شخصیت یک انسان در عنفوان کودکی می‌باشد. کودکی که تن به ازدواج زیرسن می‌دهد تا ابد کودک می‌ماند و در دنیای کودکانه‌ی خویش خفه می‌شود.

از نظر فزیک‌ی این پیوند نامیمون فزیک کودک را خردوخیمیر می‌کند و زندگی آینده‌ی وی را با چالش‌های خطرناکی مواجه می‌سازد.

کودک‌همسری در واقع ترمیناتوروحشتناک برای تخریب روح و روان کودکان و چرخه‌ی ترور وحشتناک برای نفله‌کردن شخصیت کودکان شمرده می‌شود.

با درنظر داشت این، کودک‌همسری در افغانستان، هنوز هم در خم‌وپیچ جدال شرع و قانون گیرداده است. اگرچه روزه‌های رهایی‌بخشی از تغام شرع و قانون به چشم می‌خورد ولی هنوز هم، راه درازی در پیش داریم تا نسخه‌ی ختم برای طومار کودک‌همسری در کشور بیچیم و یا حد اقل در رنکینک «رده بندی» جهانی این پدیده‌ی شوم در قد و قامت عربستان و ایران جا خوش کنیم.

به تعبیر سپهری:

کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ، کار ما شاید این است که در افسون گل سرخ شناور باشیم!

دیانت‌اندیشی به سبک جدید، فرصت‌ها و چالش‌ها

رسول عبدی
قسمت ۱

قرار گرفت و طرف دیگر تعبدگرایی، استدلال‌گریز، یقین‌خواهی و تکلیف‌پردازی ملا و منبر. این رویارویی ناهم‌گون، رونق دین‌داری را، با تهدید جدی روبه‌رو کرد و طبیعتاً دورنمای چنین شکافی مطابق میل و سلیقه‌ی سردمداران دین نبود.

فضای دین‌داری، برای دین‌داران سنتی، چه در دوره‌ی مجاهدین و چه در دوره‌ی طالبان، بر وفق مرادشان بود و با مشکل خاصی روبه‌رو نبودند. با باز شدن مرزها، خارج‌نشین‌ها نیز فرصت را غنیمت شمرده و به عنوان قشری که عمری در غرب زندگی کرده‌اند و اکثریت تحصیل کرده نیز بودند، در بدنه‌ی جامعه‌ی سنتی کم کم جا باز کردند. ورود این خارج‌نشین‌ها باعث شد تا فضای یک‌دست و یک‌نواخت دین‌داری دست‌خوش حوادث قرار گیرد. با گذشت زمان، اصطلاح دین‌گریزی آهسته وارد محافل دین‌داران و روشن‌فکران شد. طبیعتاً در حواشی دین‌گریزی پدیده‌ی دیگری نیز به نام دین‌ستیزی فرصتی پیدا می‌کرد تا هرزگاهی سر از غلاف بیرون بکشد و بدنه‌ی فکری دین‌داران را ناخنکی بزند. عوامل گوناگونی دست به دست یک‌دیگر داد، تا دین‌گریزی با رگه‌هایی از دین‌ستیزی موی دماغ دین‌داران سنتی و بنیادگرا شود. قرائت سنتی از دین، برای نسلی که به یاری تکنالوژی و ورود دانش‌آموخته‌های غربی، از وضعیت جهان آگاهی بیش‌تر به دست می‌آوردند، دیگر چنگی به دل نمی‌زد.

در کنار برداشت سنتی، قرائتی دیگری به نام بنیادگرایی‌های سیاسی از دین، نیز وجود داشت که پیش از ورود شوروی توسط مجاهدان وارد کشور شده بود و با پیروزی مجاهدان مجال قدرت‌نمایی پیدا کرد که با ظهور طالبان به اوج خود رسید. این دو قرائت با روحیه‌ی نسلی که به دنبال آرامش، آزادی، مدنیت و دموکراسی بودند چندان سازگار نمی‌افتاد. اگر سابقه‌ی قرائت‌های این‌چنینی می‌توانست اسباب آرامش و خاطر نسل گذشته را تأمین کند؛ خوراک مناسبی برای هیجان‌های شکاک و پرسش‌گر نسل جدید نخواهد بود.

سنت‌گرایی و و بنیادگرایی دینی تا چشم برهم زد، با موجی از دین‌گریزی غیر قابل قبول (از نگاه ایشان) مواجه شدند. حتا با حساب سرانگشتی هم که حساب می‌کردند، تحمل چنین وضعیتی، با پیشینه‌ی تلاش جامعه‌ی دیندار(با هزینه‌ی انسانی و مالی سنگین) نه به صرفه بود نه هم قابل قبول. گویا مهار دین‌داری از کفشان ربهوده شده و می‌بایست چاره‌ای اندیشید. دین‌داری، در حال رخت برستن از جامعه بود. دین‌داران باید به فکر چاره می‌شدند که لاقال جلو این وضعیت را کند و به هر نحو ممکن، دین را دوباره به جامعه بازگردانند. سنت‌گرایان دینی و بنیادگرایان، تمام سرمایه‌ی خود را به میدان آوردند. هرچند این دو گروه بر طبل دعوت و تبلیغ (و شاید محکم‌تر و با هزینه‌ی بیش‌تر از هر زمان دیگر) می‌کوبند ولی گویا دخل و خرج هماهنگ به نظر نمی‌رسد.

شاید ضرورت زمانه چیز دیگری می‌طلبد. پروژه‌ی روشن‌فکری دینی نام جدید و وسوسه‌انگیزی بود که در این گیرودار، سر برون آورد. نواندیشی دینی، واکنشی بود به خاطر جلوگیری از دین‌گریزی نسل جدید. روشن‌فکری، آمد تا روح تازه بر پیکر نیمه‌جان دین بدمد. ایشان به صورت جدی برای دفاع از دین و دین‌داری پا در عرصه وجود گذاشتند. بازیگران در این نمایش اجتماعی، چیزی جز دغدغه‌ی دین‌داری و دفاع از دین برای نسل در حال گریز از دین نداشتند و ندارند.

کالای جدیدی روشن‌فکری دینی، برای آن‌عده کسانی که به دنبال گریز از سنت و فراچنگ آوردن کالای فکری مدرن می‌باشند و در کنار آن، هنوز دغدغه‌ی دین و ایمان نیز دارند، می‌تواند امیدبخش باشد. نواندیشی دینی، درفش آشتی بین سنت و مدرنیته را بر آستانه‌ی تصادم این دو بر افراشت. پیروان خط جدیدی فکری/دینی در لایه‌های کتاب‌ها، مقاله‌ها و رسانه‌های جمعی، به جست‌وجو پرداختند تا بتوانند خوراک مناسبی برای طرز تفکر دینی فراچنگ آورند. به سراغ نویسنده‌ها و نظریه‌پردازهای فارسی زبان(سروش، ملکیان، نراقی، شبستری، کدیور و...) رفتند و نویسنده‌ها و نظریه‌پردازهای عربی زبان مانند (عابد الجابری، نصرالحامد ابو زید، محمد ارکون و...) نیز می‌توانستند پاسخ‌های مناسبی برای این دغدغه‌ها فراهم کنند. در کنار اندیشمندان اسلامی، نواندیشان مسیحی، که روزگاری این دوره را پشت سر گذاشتند، با تفاوت‌هایی اندکی منبع مهمی برای تعامل دین‌داری با دوره‌ی مدرن به شمار آید، چه در قالب کلام دینی چه در حوزه‌ی فلسفه‌ی دین و چه در حوزه‌ی روان‌شناسی دین.

خوراک فکری این طبقه نیز از لایه‌های ترجمه و تורید کتاب، مقاله و رسانه‌های اجتماعی وارد بازار دین‌داران شد، تا در کنار دو رویکرد دیگر، به ماندگاری دین و دین‌داری کمک کرده باشد. این رویکرد جدید به دین، خیلی زود توانست مخاطبان خود را در بین نسل جدید، پیدا کند و پیروانی را دور خود گرد آورد. چیزی که باعث شد این قرائت برای نسل باسواد و تحصیل کرده، دل‌نشین جلوه کند، تفاوت در نوع نگاه ایشان به دین بود. تأکید آن‌ها بر شاخصه‌های مهمی همچون خردمداری، اخلاق‌محوری و معنویت‌گرایی چونان تیری بود که مستقیماً می‌توانست به هدف بخورد. نواندیشان دینی، که مدعیان اعتزال نوین استند، با محور قراردادن عقل، به دنبال تصویری کاربردی، انعطاف‌پذیر، دگرپذیر، خشونت‌پرهیز و نرمی از دین می‌باشند، تا بتوانند از روحیه‌ی خشک و خشونت‌پرور

کالای جدیدی روشن‌فکری دینی،
برای آن‌عده کسانی که به دنبال
گریز از سنت و فراچنگ آوردن
کالای فکری مدرن می‌باشند و
در کنار آن، هنوز دغدغه‌ی دین
و ایمان نیز دارند، می‌تواند
امیدبخش باشد. نواندیشی
دینی، درفش آشتی بین سنت و
مدرنیته را بر آستانه‌ی تصادم
این دو بر افراشت. پیروان خط
جدیدی فکری/دینی در لایه‌های
کتاب‌ها، مقاله‌ها و رسانه‌های
جمعی، به جست‌وجو پرداختند تا
بتوانند خوراک مناسبی برای طرز
تفکر دینی فراچنگ آورند.

دین بکاهد و اصطلاح‌های دین و دنیای مدرن را کمتر کنند. ایشان، به دنبال قرائتی از دین استند که با روح زمانه سازگاری بیش‌تری داشته باشد تا حیات دین را، در فضای دین‌پیریایی کنونی تضمین کنند. طبیعتاً در مقابل چنین قرائتی از دین، بهتر از برداشت سنت‌گرایان و بنیادگرایان می‌توانند وارد تعامل و گفت‌وگو با دنیای کنونی شوند؛ ولی این تمام ماجرا نخواهد بود، هرچند دیانت نواندیشانه، فرصت خوبی در بین قشر خاصی از جامعه دارد. چالش‌هایی که این گروه، با آن دست و پنجه نرم می‌کنند، اگر بیش‌تر از چالش‌های سنت‌گرایان و بنیادگرایان نباشد کمتر از آن هم نیست.

حس دل‌زدگی و پس‌زدگی نسل جدید نسبت به قرائت رسمی، فرصت مناسبی برای تاخت و تاز نواندیشی دینی به شمار می‌رود. هرچند در میدان دفاع از دین با سنت‌گرایان یکی استند؛ ولی با ابزار فکری‌ای که ایشان در خدمت دارند، بهتر از سنت‌گرایان می‌توانند در میدان فکری به رقابت بپردازند. از طرفی، حاکمیت پساطالبانی که از پشتوانه‌ی خارجی برخوردار است، درگیر شعارپردازی جهت استقرار و حاکمیت شریعت اسلامی (همانند دوره‌های پیشین) نیست. فرصت دیگری که فراروی نواندیشی دینی در کشور گشوده شده است، استفاده از منابع فکری و ذخایر معلوماتی است که توسط نواندیشان برون‌مرزی تهیه شده و آماده‌ی مصرف ایشان است. این گروه می‌توانند از این ذخایر الگوی فکری مناسبی سرهم کنند، دست به گزینش بزنند و یا با اندک تغییرات، جایگاه خود را در این نوشته‌ها تعریف کنند.

چالش‌هایی که این نوع دیانت با آن دست و پنجه نرم می‌کند، به دوگونه‌ی درون‌فکری و برون‌فکری قابل تقسیم است. از چالش زبان که بگذریم، وضعیت پراکنده و نه چندان بسامان نواندیشان دینی است. به خاطر نوظهور بودن این روند، به عنوان چالش مهم درون‌فکری جای بحث دارد. ایشان هنوز فرصت تدوین و چارچوب‌بندی فکری نیافته‌اند و طبیعتاً زمان می‌برد تا چارچوب مشخصی را برای خود و مخاطبان خود دست و پا کنند. چالش بعدی، چالش برون فکری و درون دینی است. یعنی؛ موجودیت دو رقیب که باید با آن‌ها به رقابت بپردازند. دو قرائت موجود در متن جامعه حضور فعال و گسترده دارد. اسلام سنتی و اسلام بنیادگرایانه، سالیان درازی است که هویت بومی قسمت‌های از مردم کشور شده است. از چالش‌های درون فکری و درون‌دینی که بگذریم، رقیب دیگر این گروه، تفکر برون فکری و برون دینی است که دارای گرایش‌های سکولاریستی می‌باشند.

قهرمان محلی، عمه سکینه



هدارها

دارم در مراسم دریافت جایزه صلح سیمیرغ بلند شد و گفت «ای مایه‌ی افتخاره به مه، ایره تا بم هرات ببرم خوشحالی کرده» فقط یک هراتی می‌تواند بفهمد که یک فرد تا چه حد خوشحال باید باشد که چنین جمله‌ای را به زبان آورد و من با شنیدن این حرف گریه‌ام گرفت. چقدر این جوایز و تقدیرنامه‌ها درمقابل فداکاری‌های او کوچک بود و چقدر او بزرگوارانه به ما می‌آموخت که باید قدر دان کارهای خوب باشیم. حتی کوچک‌ترین تقدیر نیز در قلب او جایگاه بزرگی داشت و از ته دل خوشحالی می‌کرد و ما چقدر کم او را دیدیم و چقدر کم برایش کف زدیم و هیچ وقت برای او نگفتیم که در این سرزمین سال‌هاست دچار قحطی زنان بزرگی همانند او هستیم و برای انسان شدن و انسانی زیستن چقدر به انسان‌هایی همانند او نیاز داریم. عمه‌ی مهربان در ۲۶ سنبله‌ی سال ۱۳۹۵ در سن ۸۰ سالگی هرات را تنها گذاشت و به ابدیت پیوست.

عمه سکینه، زنی عیار که تمام عمرش را برای شکستن تابوهای جنسیتی تلاش کرد و درمقابل تمام اینارهای چیزهای جز آرامش و لبخند مردم‌اش توقع نداشت. حتا زمانی که مردها در مواردی جرات اظهار نظر نداشتند، او به عنوان یک زن بی‌باکانه حرف‌اش را می‌زد و صدایش را بلند می‌کرد. شاید گاهی برای او هیچ اهمیتی نداشت که تا چه حد حرف‌اش شنیده می‌شود. شاید تنها چیزی که برای او اهمیت داشت طنین صدای زن در گوش‌های سنگین این جامعه‌ی زن ستیز بود تا فراموش نکنند که با هیچ تانگ و تفنگی نمی‌توانند زن را حذف کنند. تا همگان همواره به یاد داشته باشند هنگامی که همه مردها درخانه‌های خود خزیده بودند و کسی جرات نفس کشیدن را نداشت، یک زن شجاعت این را داشت تا در چشم‌های حاکمان سیاهی، خیره شود و «نه» بگوید. او در روزگاری برای صلح و انسان دوستی رزمید که اعتماد و باور مردم به این مسایل، به دلیل سال‌ها جنگ و خونریزی و بی‌رحمی، در حد صفر تنزل یافته بود. او رفت و این باور را برای همیشه درمیان مردم از خود به جا گذاشت که زنان می‌توانند حتا در قلب تاریکی چراغی باشند تا مردم در پرتو گرما و روشنی آن‌ها راه‌شان را پیدا کنند.

سکینه فیصله می‌کرد و در آینده بر سر آن مساله منازعه‌ای پیش می‌آمد طرفی که از فیصله‌ی عمه سکینه سرپیچی کرده بود مقصر شناخته می‌شد. حتما حالا با خودتان فکر می‌کنید، قطعاً مردم از تفنگ‌اش می‌ترسیدند یا ثروت‌اش جلودار مردم بوده است. ولی جالب است بدانید که عمه سکینه نه زن ثروتمندی بود و نه تفنگ داشت. مردم به دلیل مهربانی و اخلاق نیکو و صد البته ایثار و فداکاری‌هایش، به او احترام بسیاری قایل بودند.

یکی از مسایلی که در رابطه به عمه سکینه برای من جالب بود، نوع پوشش و رفتارهایش بود که با زنان دیگر تفاوت فراوانی داشت. او معمولاً پتو به شانه می‌انداخت و با لباسی ساده و معمولی به گشت و گذار در بیرون می‌پرداخت. در جامعه‌ای مثل هرات با اینچنین بافت‌های سنتی و مذهبی‌ای که پوشش زن و روابط زن و مرد در بیرون از خانه، از خط قرمزهای آن به حساب می‌رود، عمه سکینه تنها زنی بود که با پوشیدن لباس‌های خاصی، رفت و آمدهای فراوان در بیرون از خانه و بحث و گفت‌وگو با مردان، عملاً به دیگران گوشزد می‌کرد که قضاوت زنان برحسب نوع پوشش، مناسبات آن‌ها با مردان و رفت و آمدشان در بیرون از خانه، نمی‌تواند معیار مناسبی باشد و خوب و بد کردن یک زن با چنین معیارهایی تا چه حد می‌تواند اشتباه باشد. او همه کارهایی که در این جامعه برای زن ممنوعه بود را انجام می‌داد و برخلاف انتظار خیلی‌ها، نزد همگان زنی قابل احترام و دوست‌داشتنی بود. او اعتقاد داشت که فقط از راه کسب علم می‌توان به سوی زندگی بهتر و جامعه‌ی مترقی رفت. او تمام دارایی و انرژي خود را برای مساعد ساختن زمین‌های تحصیل برای کودکان، مخصوصاً کودکان فقیر، اختصاص داد. او منزل پدری خود را برای اعمار یک مکتب سپرد که هم اکنون نیز شاگردان فراوانی در آن مکتب مصروف تحصیل‌اند. او می‌گفت: «زندگی هرطور باشه می‌گذره ولی به آدمی که سواد نداره زندگی سخت‌تر تیر میشه».

او از طرف نهاد های مختلف جوایز و تقدیرنامه‌های فراوانی کسب کرد و هم‌چنان نامزد جایزه‌ی صلح نوبل نیز بود. خوب به یاد

طالبان به محلات می‌رفتند، خلاف بقیه که هرگز حاضر نمی‌شدند در مقابل آن‌ها بایستند، عمه سکینه، در برابر حتا طالبان سینه سپر می‌کرد و اجازه نمی‌داد کسی برای مردم مزاحمت ایجاد کند. یکی از مناطق هرات که در نزدیک مناره‌های هرات موقعیت دارد و اکنون به نام محل عمه سکینه یاد می‌شود، از جمله مناطقی است که مخصوصاً در دوران طالبان، مردم‌اش از آرامش نسبی بیشتری برخوردار بودند و دلیل‌اش هم بدون شک وجود عمه سکینه بود.

به دلیل مبارزات و شجاعتی که عمه سکینه داشت، نزد همه مردم از احترام قابل توجهی برخوردار بود. او در دوران بعد از طالبان مردم را تشویق می‌کرد که کودکان‌شان را به مکاتب بفرستند و در بازسازی و آبادی کشور سهم بگیرند. او کسانی را که مخالف تحصیل دختران بودند سرزنش می‌کرد و اگر لازم می‌شد به خانه‌ی کسانی که دختران خود را اجازه‌ی درس خواندن نمی‌دادند، می‌رفت و آن‌ها را تشویق می‌کرد تا میان فرزندان خود تفاوت قایل نشوند و هم‌سان پسران، به دختران خود نیز ارزش قایل باشند و برای ساختن آینده‌ی آن‌ها تلاش کنند. حتی در جمع‌هایی که برسر کوچه‌ها نیز تشکیل می‌شد، عمه سکینه، درباره‌ی خدماتی که باید شهروندان به طور رایگان برای سرزمین‌شان انجام دهند، حرف می‌زد. به اثر تشویق‌های او، به کمک و همکاری مردم، در این محل مسجدی را به نام «حضرت زینب» اعمار کرد که سرپرستی آن نیز به عهده‌ی خودش بود. او با تلاش‌ها و پیگیری‌های فراوان‌اش باعث شد تا جاده‌های محل آسفالت شود و خانه‌های مردم این محل صاحب برق شود. او تمام ثروت پدری‌اش را در راه کمک به فقرا و خانواده‌ی های شهدا به مصرف رساند.

او همچنان حکم معتبر برای مردم‌اش بود. در منطقه‌اش به حل منازعات و مشکلات مردم می‌پرداخت. اعتماد مردم به قضاوت و عدالت او به حدی بود که اگر کسی به او برای حل مساله‌ای مراجعه می‌کرد، مساله هرچقدر هم که مهم می‌بود، فیصله‌ی عمه سکینه بدون مخالفت طرفین دعوا، مورد قبول قرار می‌گرفت. برای دانستن میزان اهمیتی که مردم به رای و نظر عمه سکینه قایل بودند همین بس که بدانید در قضیه‌ای که عمه

زنی سوار بر اسب در کوچه‌های هرات می‌تازد. هر وقت او را می‌دیدم تلاش می‌کردم این تصویر او را در ذهنم بسازم و از اینکه داشتن چنین تصویری از زن این سرزمین برایم دشوار می‌نمود، قلبم را درد می‌گرفت.

از اینکه قالب تعریف شده‌ی زن در این سرزمین تا این حد در رگ رگ باورهای ما ریشه دوانده است، مرا می‌ترساند. زنی که باید تمام عمرش را در چهار دیواری خانه محصور باشد و در بیرون سراپایش در پارچه پیچیده باشد. بلند حرف نزنند. بلند نخندند. از گوشه‌ی دیوار راه بروند، سرش پایین باشد، به مردها نگاه نکنند و حالا در چنین جامعه‌ای با این طرز دید، زنی در کوچه‌ها بی‌باکانه پتو بر شانه می‌اندازد و در جمع مردان راه می‌رود، بلند می‌خندد و بسیاری اوقات برای قدم زدن از خانه بیرون می‌رود. وقتی به زنی فکر می‌کنم که در زمان روس‌ها سینه سپر می‌کرد تا کسی مزاحم زنان و کودکان نشود و در دوران طالبان در آن فضای زن‌ستیز و خفقان‌آور درمقابل طالبان می‌ایستاد و از زن و مرد و پیر و جوان این محله دفاع می‌کرد، با خودم فکر می‌کنم تا زمانی که که او در میان ما بود، تا چه حد، قدر این انسان بزرگ را دانستیم و چقدر برای جان فشانی‌های او ارزش قایل شدیم. احساس شرم می‌کنم که تا این حد مردمانی قدرشناس و جامعه‌ی مرده پروریم.

عمه سکینه از نادر زنانی است که یک تنه پا به میدان گذاشت و تا آخرین نفس‌هایش برای آرامش و آزادی مردمان سرزمین‌اش رزمید. او از جمله انسان‌هایی بود که کمتر به قضاوت دیگران اهمیت می‌داد و راهی را که بدان باور داشت، بی‌واهمه از نظر و قضاوت دیگران، می‌پیمود. برخلاف ما که تمام رفتارها و شخصیت‌مان را بر پایه‌ی قضاوت دیگران بنا می‌کنیم و چه بسا که از بسیاری ارزش‌های مان فقط به خاطر واهمه از قضاوت دیگران دست می‌کشیم.

بسیاری از مردم هرات عمه سکینه را زنی می‌شناسند که تا زمان مرگ همواره درمیدان بود. در دوران جهاد نقش پررنگ در کمک رسانی به مجاهدین داشت. او به مجاهدین غذا و سلاح می‌رساند و وقتی روس‌ها یا

«دختر به طالب نمی‌دهم»

طاهره هدایتی

حرف پدر یک چیز بود. وصلت با طالب نمی‌خواست و می‌گفت این ننگ را قبول نخواهد کرد. در مقابل، مرد جوان می‌گفت عاشق سمانه، دختر زیبای سید احمد، شده و به هیچ قیمتی از او نخواهد گذشت. مرد، وابسته به گروه طالبان بود و در زمانی که زمامداری حکومت را به دست داشتند، بارها و بارها برای خواست‌گاری به خانه‌ی سید احمد رفت؛ اما پدر سمانه آدم تن‌دادن به این وصلت نبود. او می‌گفت که دست فرزندش را در دست یک طالب نخواهد گذاشت.

سید احمد شدیداً مخالف این وصلت بود و در روزهای آغازین، مرد جوان، از راه‌های مختلف در تلاش کسب رضایت پدر سمانه بود. یک روز با کیسه‌ی برنج به خواست‌گاری می‌آمد و روز دیگر با کیسه‌های آرد و گندم. بعدتر نیز مرد جوان، با کیسه‌های پر از پول رایج آن زمان، که به «پیسسه سفیدک» معروف بود، درمقابل خانه‌ی سید احمد حاضر می‌شد.

مادر سمانه، از روزی می‌گوید که بعد از مخالفت‌های ممتد همسرش، عده‌ای از طالبان مسلح، به همراه مرد جوان وارد خانه‌ی شان شدند و بعد از کش‌و‌گیرهای زیاد، سمانه را به زور از خانه‌ی پدری‌اش با خود بردند.

مردان مسلح وابسته به گروه طالبان، پس از آن که با مقاومت پدر سمانه رو به رو شدند، با قنடاق تفنگ ضربه‌ای به سرش زدند که باعث بی‌هوشی او شد.

گریه، التماس، مخالفت و نفرین‌های مادر و دیگر اعضای خانواده‌ی سمانه، نیز نتوانستند مانعی ایجاد کنند و در نهایت، سمانه بود که در مقابل چشمان ترسیده و خیس از اشک خانواده‌اش، هنگامی که پدرش نقش زمین بود، برای همیشه با خانواده و خانه‌ی پدری وداع کرد.

سید احمد می‌گوید برای نجات و برگرداندن دخترش به هر دری زده است، ولی حتا موفق به یافتن خبری از زنده و یا مرده بودنش نیز نشده است. او می‌گوید نمی‌داند دخترش زنده است یا مرده. حالش خوب است؟ آیا سالم است؟ با غربت و تنهایی‌اش چه می‌کند؟ در چه وضعیتی زندگی می‌کند؟ با او چطور رفتار می‌کنند؟ آیا مادر شده است؟ و صدها سوال مشابه دیگر.

مادر سمانه که بعد از آن اتفاق، با مشکلات متعدد روحی و روانی دست و پنجه نرم می‌کند، می‌گوید داغ به جامانده از سمانه، جگرش را می‌سوزاند و دخترکش را با هزاران هوس و آرمان به خدا سپرده است. مادر، هنوز هم سمانه را با پیراهن مخمل سبزی به خاطر می‌آورد که روز آخر به تن داشت و گاهی نیز، به این فکر می‌کند که دخترش بعد این همه سال، چه شکلی شده است.

حالا، بعد از گذشت زمانی حدود ۲۰ سال از آن روزها، هنوز هم مادر، منتظر خبری از دخترش است و چشم به راه دری دوخته است که روزی سمانه را با زور از آن در خارج کردند. تمام این سال‌ها و اتفاقات خوب و بدش نیز، قادر به ترمیم غرور شکسته‌ی پدر سمانه نشدند و هنوز هم پدر، به خاطر ناتوانی در دفاع از فرزندش، خود را در مقابل سمانه و باقی اعضای خانواده‌اش شرم‌منده می‌داند.

طالبان با مردم چه کردند

صبح کابل
روزنامه

ما می‌نویسیم، شما قضاوت کنید!

www.subheKابل.com
@subheKابل

آنانلین: محمد داوود توانا، عبدالرازق اختیار بیک

ویراستار: زاهد مصطفی پور

دیزاینر: غلامرضا مجیدی

پذیرش اعلان: ۰۷۷۴۰۰۲۶۰۴

نشانی دفتر کابل: کابل، کارته سه، سرک سوم

ایمیل روزنامه: subheKabul.daily@outlook.com

صبح کابل نوشته‌ها را ویرایش می‌کند. سرمقاله بازتاب دهنده‌ی دیدگاه صبح کابل است. دیدگاه‌های مطرح‌شده در مقاله‌ها، به نویسندگان آن برمی‌گردد.

صاحب امتیاز: مختار پدram

مدیرمسئول: میلاد فروش

سردبیر: ریحان تمنا

گزارش‌گران: علی شیر شهیر، طاهره هدایتی، عبدالله سلاخی، سکینه امیری

خبرنگاران: محمد گوهری، محراب ابراهیمی

ستون نویسان: محمد جواد سلطانی، دکتر بتول سید حیدری

تحلیل‌گر: محمد بشیر یآوری

چرا هیچ قدرتی با «جنگ» در افغانستان برنده نمی‌شود؟

از نخست، ایالات متحده،
حکومت‌سازی را با پشتون‌ها
انجام داد. هر چند اکثریت
قومی‌اند لیکن شدیداً تکه‌پاره
و از هم جدا هستند. پشتون‌ها
تقریباً چندملیتی و چند زبانی
شده‌اند. از این رو تمرکز ایالات
متحده بر آنها به‌عنوان یک گروه
یکپارچه چندان موفق نبوده
است.



◆ میلاد فروش

تا پیروزی با گروه‌های متخاصم در افغانستان ادامه خواهد داد. جنگی که به سخن کارشناسان دورنمای روشنی ندارد. در آن زمان آقای ترامپ به‌اضافه‌ی افغانستان در مورد پاکستان نیز ابراز نظر کرد و گفت: «ایالات متحده، بنا دارد به پاکستان نیز فشار بیشتری وارد کند.» به باور رییس‌جمهوری آمریکا، پاکستان را تروریست‌ها تسخیر کرده‌اند. از بدو تولد، پاکستان موفق نشده است که شهروندانش را زیر چتر قانون واحدی گرد آورد. قبایل در نقاط مختلف پاکستان به‌صورت روزافزون قوانین محلی/قبیله‌ای‌شان را جایگزین قانون دولت می‌کنند. به سخن آقای حنیفی، دولت ایالات متحده، پیوسته سیاست‌هایش در قبال پاکستان و جنگ در افغانستان را غیر واقعی می‌چیند و در پی انکار واقعیت‌های موجود است، این کار نمی‌تواند حضور آمریکا در افغانستان را به سرانجام موفق برساند.

تاثیر می‌گذارد. در کشورهایی مثل افغانستان فرهنگ بومی بسیار بر زندگی سایه انداخته است. در این‌طورفضایی، نیروهای بیرونی/خارجی همیشه در شناخت فرهنگ مردم در افغانستان خطا کرده‌اند. در ایجاد رابطه و شناخت فرهنگ ۱۴ گروه قومی افغانستان، موفقیتی نداشته‌اند.» آقای حنیفی در این باب سخنانش را این‌گونه پی می‌گیرد: از نخست، ایالات متحده، حکومت‌سازی را با پشتون‌ها انجام داد. هر چند اکثریت قومی‌اند لیکن شدیداً تکه‌پاره و از هم جدا هستند. پشتون‌ها تقریباً چندملیتی و چندزبانی شده‌اند. از این رو تمرکز ایالات متحده بر آن‌ها به‌عنوان یک گروه یکپارچه چندان موفق نبوده است. دونالد ترامپ، رییس‌جمهوری آمریکا در مورد طرحش برای جنگ در افغانستان سخن گفت. آقای ترامپ بدون ارائه‌ی جزئیات، گفت که ایالات متحده‌ی آمریکا به جنگ

نزدیک داشتند. موقعیت حساس استراتژیکی افغانستان باعث جنگ‌ها و دردهای بزرگی برای شهروندان این کشور شده است. افغانستان، جنوب و شرق آسیا را به آسیای مرکزی و خاورمیانه را به جنوب آسیا وصل می‌کند. این حقیقت برای امروز هم مصداق دارد. همان‌طور که ایالات متحده‌ی آمریکا مخفیانه مجاهدین را در برابر نیروهای ارتش سرخ مسلح کرد، ناتو دولت ایران و روسیه را متهم به حمایت و مسلح کردن طالبان در افغانستان کرده است. البته که عوامل متعددی هست تا افغانستان به‌جای سخت و شکست‌ناپذیری در جنگ‌ها بدل شود. مهم‌ترین عامل، ساختار ژئوپولیتیک افغانستان است که جاده‌ها و راه‌های سخت عبور و کوهستانی، راه را بر روی رفت‌وآمد دشوار می‌کند. آقای حنیفی در این باره می‌گوید: «عوامل جغرافیایی در فرهنگ سرزمین‌ها

افغان‌ها، پیروزی افغان‌ها و استقلال افغانستان را در پی داشت. در جریان دو جنگ نخست افغان-انگلیس، امپراتوری بریتانیا بنا داشت افغانستان را از نفوذ روسیه به دورنگهدارد. شاه محمود حنیفی، خاورمیانه و جنوب آسیا شناس در دانشگاه جیمز مدیسون، می‌گوید: «در طول دو جنگ اول، امپراتوری بریتانیا می‌خواست افغانستان را در برابر نفوذ روسیه محافظت کند. در جنگ سوم، خواستار عدم مداخله‌ی امپراتوری عثمانی در افغانستان بود.» به‌طور مشابه، اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی بین سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۸ به رقابت سخت شوروی و ایالات متحده، در سال‌های پایانی «جنگ سرد» منجر شد. سازمان اطلاعات آمریکا «سیا» مخفیانه به مسلح‌سازی مجاهدین افغان پرداخت، بدین معنا که ایالات متحده در کشورهای مبارزه می‌کرد که با «کمونیسم» رابطه‌ی

ایالات متحده‌ی آمریکا سال‌هاست، پای در باتلاق جنگی که برنده ندارد، گذاشته است؛ ولی آمریکا نخستین قدرت جهانی نیست که قیمت سنگینی برای جنگ ناموفق در افغانستان می‌پردازد. در گذشته قدرت‌های بزرگی؛ مانند امپراتوری بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی پس از سال‌های جنگ و درگیری در افغانستان، در منتهای کار قادر به ایجاد زمینه برای حضور پایدار نشدند. بدین جهت که جنگ نه فقط با افغان‌ها که در سایه‌ی قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای واقع شد. سال‌های زیادی است که افغانستان مرکز کشمکش میان قدرت‌های خارجی/ جهانی است. در میان سال‌های ۱۸۳۹ تا ۱۹۱۹ امپراتوری بریتانیا تجربه‌ی سه جنگ با افغان‌ها را دارد که هر کدام از جنگ‌ها، چندین ماه و گاهی چندین سال طول کشید. آخرین جنگ امپراتوری بریتانیا با



«گروهی از مجاهدین در نزدیکی میدان هوایی جلال‌آباد، در حال تدارک حمله به شهرند. ۱۹۹۱ میلادی»



«پیر لوییس ناپلئون، افسر بریتانیایی نشسته در میان گروهی از افسران افغان. جنوری ۱۸۷۹ میلادی»